

به رایندگان تا گور

اثر طبع آقای دکتر صورتگر

استاد دانشکده ادبیات

نسیمی بجنید از کوهسار ز صبح جوانی دل انگیز تر
بسان دل عاشقان بیقرار ز باز شکاری سبک خیز تر
سبکبال و دیوانه کردار و مست بگلشن فرود آمد از تیغ کوه
چمن دید از جور وی تنگدست نه در لاله رنگ و نه در گل شکوه
تن بید لرزنده بی برگ دید ز رخساره نسترن رفته آب
سمن پیر و لادن جوانمرگ دید ز جعد بنفشه بر افتاده تاب
بیازی چو روز خوش نوبهار پرستو نیامد بپام سپهر
نزدخیمه نرگس بر جویبار نرقصید در آب غلطنده مهر
فراکلبه خویش از باغ برد کدیور یکی خرمن از چوب خشک
بهم در شکست و باتش سپرد ستاک رز و شاخه بید مشک
چو هرسو گذر کرد و هر چیز دید همه سرد وزشت و جفا پیشه دید
بکنجی ز چشم کسان ناپدید یکی طارم کوتاه از شیشه دید
بطارم درون نرگس و یاسمن رخ خسته بنهاده بر روی هم
ز سوی دگر سوری و نسترن بیفکنده بازو بازوی هم
پیرسید ازان دلربایان براز که از چیست در این نهانخانه اید؟
رخ افروز باغید و با برگ و ساز در این گوشه تنگ بهره اید؟

بیاسخ یکی غنچه بگشاد لب ز گلها درود فراوانش داد
 پس آنگاه با مهر و ناز و ادب گره زان معما چنین برگشاد
 که مارا یکی بوستان بان پیر بدر برده از چنگ باد وزان
 رهیده در این کنج نادلیپذیر زدم سردی روزگار خزان
 برآشت ازان گفته با گل نسیم که این ناپسندآید از دلبران
 که خود وارهند ازغم وترس و بیم فرامش کنند انده دیگران
 نه از رنگتان چشم کس روشن است نه از بویتان بوستان مشکبار
 نه بر برگتان ژاله را مسکن است نه در گوشتان ناله های هزار
 گل آن به که بی پرده ماند بیباغ ببینند زیبا رخان روی او
 شود خلقی از نکهش تر دماغ بهر کس رسد بهره از بوی او
 بزرگ است آنکس که برخوان او ز بیگانه و خویش و نزدیک و دور
 بود خلقی انبوه سهمان او چو آن هندی پاک طینت «تا گور»
 هژبری که اندر دل روشنش یکی گوشه زشت و تاریک نیست
 نیالوده با نابکاری تنشی بمغزش جز اندیشه نیک نیست
 دل از کینه توزی پیرداخته صفا آشکارا ز پیشانیش
 برادی و نیکی سرافراخته پی مستمندان غزلخوانیش
 بیفتاده از روشن سپهر فروغی بران سوی کافورگون
 چو شمعی فروزنده آن پاک چهر جهانرا سوی روشنی رهنمون
 سخن گستر، ای که اشعار تو پیامی ز عشق و جوانی دهد
 اثرهای طبع گهر بار تو دل خسته را شادمانی دهد
 بمان فیض بخشای ای روح پاک بطلمت چو پیشانی روز باش
 در این وادی تیره سهمناک بشر را چراغی شب افروز باش.